

## وقتی گرگ‌ها به جان هم می‌افتند

"بچه‌های من مثل بچه‌های بقیه‌ی افراد هستند و فرقی بین بچه‌های من با بچه‌ی مردم نیست." این جمله از زبان عنصر پلید و سرکوب‌گری هم‌چون هاشمی رفسنجانی - در ارتباط با دستگیری مهدی هاشمی توسط دم و دستگاه قوه‌ی قضائیه - به‌در آمده است که در کُشتار هزاران تن از فرزندان کارگران و زحمت‌کشان مستقیم داشته است. این را کسی دارد می‌گوید که از آغاز پای‌گیری رژیم جمهوری اسلامی و تا به‌حال، از زمره‌ی عناصر وفادار نظام جمهوری اسلامی به‌حساب - آمده و - می‌آید؛ این را کسی دارد می‌گوید که خانه‌ی هزاران کودک، نوجوان و جوان را به‌همراه والدین‌شان با خاک یکسان نموده است؛ این را کسی دارد می‌گوید که از راه‌اندازی میدان‌های تیر و اعدام در چهار گوشه‌ی ایران کمترین تعللی از خود به‌خرج نداده است. آری این چهره‌ی متظاهر سرمایه‌داران جانی‌ست و وقاحت را به بالاترین حد آن رسانده‌اند و دارند دنیا و انسانیت را به بازی می‌گیرند و به خیال خود بر آن‌اند تا با مظلوم‌نمایی‌های چندش‌آور، آثار مخرب خود را از اذهان عمومی کم‌رنگ نمایند.

چه کسی می‌تواند باور کند که عنصر نظام جمهوری اسلامی و کسی که سیاست‌گذار خانه‌خرابی، دستگیری و لت و پار نمودن فرزندان توده‌های ستم‌دیده بوده است، این‌گونه بخواهد در جلد انسانِ مدافع حقوق مردمی به‌میدان آید و قیافه‌ی دایه‌ی مهربان‌تر از مادر را به خود گیرد. در حقیقت، این جمله از زبان کسی تراوش گردید که خود پرونده‌ی بس قطوری در به خاک و خون کشیدن بهترین فرزندان کارگران و زحمت‌کشان دارد. عنصر فاسد و لجنی که در دوره‌های متفاوتِ نظام جمهوری اسلامی، مخالف هرگونه اعتراض پایه‌ای محرومان بوده است و مهم‌تر از همه‌ی این‌ها عامل و آمر دستگیری، شکنجه و به قتل رساندن کمونیست‌ها، مبارزین و مخالفین در داخل و در خارج از کشور بوده است.

به راستی که دنیای غیر قابل‌تصور است. روزی بر مسند قدرت دولتی‌اند و می‌تازند و روزی دیگر و علی‌رغم وفاداری بی‌چون و چرا به نظام‌های امپریالیستی - و آن‌هم در چهارچوبه‌ی تضادهای درونی - مورد حمله‌ی این، و یا آن جناح حکومتی قرار می‌گیرند. روزی چهار نعل، مدافع به حبس کشاندن فرزندان مردم‌اند و روزی دیگر و به دروغ مدافع زندانیان سیاسی و آزادی آنان از زندان‌ها می‌شوند. روزی قلم‌ها را می‌شکنند و زبان‌ها را قطع می‌نمایند و روزی دیگر سخن از آزادی بیان و تبادل نظر به‌منظور پیش‌رفت جامعه به‌میان می‌آورند. مضمّن‌کننده است و با هیچ منطق و مقوله‌ی انسانی‌ای نمی‌توان آن را توضیح داد و به رسمیت شناخت. خطاست و خطا‌تر از آن، این‌که روزی بخواهیم برای کسانی هم‌چون موسوی، کروبی و رفسنجانی و دیگر هم‌قطاران‌شان دل بسوزانیم. به بیانی ساده و حقیقی‌تر، ترحم نسبت به چنین جانیانی به‌معنای بی‌اعتنائی به منافع و آرمان مردمی‌ست.

مگر فراموش شده است که در زمان صدارت و زمام‌داری آنان هزاران تن از فرزندان مردم در درون سیاه‌چال‌های رژیم جمهوری اسلامی و آن هم با بدن‌های لت و پار شده به میدان‌های تیر و اعدام فرستاده شدند که بعد از گذشت دهه‌ها از عمر آن، نه تنها از غم و دردهای خانواده‌های زندانیان سیاسی دهه‌ی شصت کاسته نشده است بلکه داغ آن، تازه و تازه‌تر است؛ مگر ضجه‌های هزاران مادر داغ‌دیده‌ی زندانیان سیاسی هم‌چنان بر فضای جامعه‌ی ایران سنگینی نمی‌کند؛ مادران داغ‌داری که نتوانستند در آخرین روزهای زندگی، فرزندان‌شان را در آغوش گیرند و با آنان وداع گویند؛ مگر در این گورستان و یا در آن گورستان به دنبال بدن‌های خون‌آلود و دفن شده‌ی فرزندان خود نیستند؛ به راستی که کسی قادر به شنیدن صداها و درک زخم‌های کرخت شده‌ی آن مادران داغ‌دار نیست و بیهوده این روزها همسر رفسنجانی دارد اعلام می‌کند که: "من صدای مادران داغ‌دار دارم و درد آن‌ها را با همه‌ی وجود می‌فهم. زجرهای دوران ستم را تحمل کردیم که امروز بچه‌های سرزمین‌مان آزاد باشند!"

کدام "ستم" و "صدا"، و کدام "درد" و "تحمل"؟ عمق صدای هزاران مادر زندانیان سیاسی دهه‌ی شصت هم‌چنان در قلب آنان حبس شده است و ستم و زجر روا شده به توده‌های ستم‌دیده هم با "ستم" وارده‌ی خانواده‌ی رفسنجانی یکی نیست. آن عزیزان بر خلاف بچه‌های سران و وفاداران حکومت جمهوری اسلامی، برای رهایی و نجات جامعه‌ی غیرانسانی و طبقاتی به میدان آمدند تا مردم و سرزمین‌شان را از چنگال سرمایه‌داران وابسته آزاد نمایند. اما در عوض سران حکومت و از جمله رفسنجانی فرمان قتل هزاران نفر را صادر نمودند تا مبادا گردش سرمایه و نظام دل‌به‌خواه‌شان از حرکت بازایستد. مگر تابستان هر سال نماد وحشی‌گری این جانان از یک‌سو و مقاومت و پایداری هزاران کمونیست و مبارز از سوی دیگر نیست؟ نه، این جانان نه با مردم بوده‌اند و نه کمترین احساسی نسبت به تلف شدن فرزندان محروم‌ترین اقشار جامعه دارند و نه می‌توانند سخنگو و زبان‌گویای مادران داغ‌دار باشند.

تفاوت بس عظیمیست مابین احساسات، عواطف، شکیبائی و بُردباری مردم با حاکمان. دو فرهنگ و دو ایدئولوژیست و اصلاً و ابداً همزیستی و مسالمتی مابین این دو، در کار نیست و تحت هیچ شرایطی هم نمی‌توان درد و رنج و غم مردم را با مشکلات رو در روی جناح‌های متفاوت طبقه‌ی حاکمه یکی دانست. اینان در هر دوره‌ای کُشتند تا موقعیت جمهوری اسلامی را مستحکم‌تر سازند و کاملن هم روشن است که هیچ‌یک از مخالفین دولتی کمترین مخالفتی با بردوامی نظام - نداشته و - ندارند. مگر هزاران بار فریاد برنی‌آورده‌اند که خواهان اجرای تمام و کمال قانون اساسی‌اند؟ قانونی که مدافع نظم کنونی و تخریب‌کننده‌ی زندگانی میلیون‌ها انسان محروم می‌باشد. در حقیقت جنگ و دعوای و پاچه‌گیری آنان بر سر کسب حقوق مردمی و تخریب زندان‌ها و به تبع آن‌ها، آزادی بیان و زندانیان سیاسی کمونیست و مبارز جدی نیست بلکه رهایی خودی‌ها از دست جناح‌های رقیب است. زندانیان سیاسی از منظر آنان، کسانی هم‌چون موسوی و کروبی و فرزندان هاشمی رفسنجانی و دیگر "اصلاح‌طلبان" حکومتی‌ست و مابقی "محارب"، "دزد"، "اوباش" و "ضد انقلاب"‌اند.

این نگاه واقعی‌شان نسبت به زندانیان سیاسی‌ست و در حقیقت بنای فرهنگ‌شان با دروغ و ریا ریخته شده است و مهم‌تر از همه این که، نوع زندگی‌شان با زندگی اکثریت آحاد جامعه در تضاد است و حل آن هم منوط به انقلاب و به زیر کشیدن جناح‌های متفاوت رژیم جمهوری اسلامی از اریکه‌ی قدرت است. "خیر" این نظام و هواداران‌اش شری‌ست برای کارگران و زحمت‌کشان. کُشتار هزاران زندانی سیاسی در این سی سال و اندی، آواره نمودن میلیون‌ها انسان از بی‌قوله‌های‌شان، معلول نمودن هزاران نفر در کردستان و ترکمن‌صحرا، سنگسار نمودن زنان به بهانه‌ی مبارزه با فساد و کج اخلاقی، منع هزاران دختر و زن از انتخاب پوشش و تحصیل و هم‌چنین وجود میلیون‌ها کودک کار، ارمغان نظام جمهوری اسلامی برای میلیون‌ها انسان محروم و جامعه‌ی ایران می‌باشد. همه‌ی حکومت‌یان علی‌رغم اختلافات منافع‌ای و سلیقه‌ای در حفظ منافع‌ی طبقه‌ی سرمایه‌داری وابسته‌ی ایران متفق‌القول‌اند و به بیانی ساده‌تر، اختلاف‌شان بر سر دگرگونی اساسی جامعه و آزادی زندانیان سیاسی کمونیست و مبارز نیست، بلکه بر سر شیوه‌ی حکومت‌داری روان‌تر به‌منظور پایداری درازمدت‌تر نظام امپریالیستی و هم‌چنین آزادی خودی‌ها از زندان‌هاست. جنگ و جدال‌شان بر سر کسب اهرم‌های دولتی و سهم‌بری هر چه بیش‌تر اموال عمومی‌ست و با این اوصاف هیچ‌یک از جناح‌های حکومتی باطن‌ان مخالفتی با چپاول و پس زدن مخالفین از خواسته‌های پایه‌ای‌شان ندارند و می‌دانند که شدت و حدت‌یابی اعتراضات کارگری - توده‌ای و به تبع آن‌ها رادیکالیزه شدن آن، نظام جمهوری اسلامی را با تمامی دار و دسته‌های‌اش به زباله‌دان تاریخ خواهد انداخت. همه‌ی ترس و واهمه‌ی‌شان از وقوع چنین رخداد دُوران‌سازی می‌باشد.

**مندرج در نشریه‌ی پیام سیاهکل، شماره‌ی ۱۳، آبان ۱۳۹۱**

**بازگشت**